

امکانات دستوری و لزوم توجه به آنها در شعر فارسی^۱ (مطالعه موردی: شاهنامه فردوسی)

جهاندوست سبزعلیپور (هئیت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، رشت)

چکیده: در هر زبان قواعد خاصی رایج است که گویندگان زبان با آنها آشنا هستند. در کنار این قواعد، امکاناتی نیز هست که دست گویندگان را باز گذاشته است؛ مثلاً همه می‌توانند به جمع «درخت»، «درختان» و یا «درخت‌ها» بگویند. شاعران، علاوه بر امکانات عمومی، امکانات دیگری نیز دارند. این امکانات زبانی گاه در وزن شعر بی‌تأثیرند، مانند «چشم/چشم» و گاه باعث تغییر وزن می‌شوند، مانند: «انوشه/نوشه» و «کنون/کنون». هدف این تحقیق بررسی امکانات دستوری برای نشان دادن توانایی زبان فارسی در خلق شعر است. منظور از امکانات دستوری در این پژوهش امکاناتی است که دست شاعر را در انتخاب چند گزینه مساوی باز گذاشته‌اند تا ضمن حفظ معنا و بلاغت، بتواند با انتخاب یکی از گزینه‌ها وزن شعر را تنظیم نماید. شاعران دوره‌های مختلف زبان فارسی از روش‌های مختلفی استفاده کرده‌اند تا بتوانند به مقتضای وزن کلام شعر بگویند و به همین دلیل از تمام امکانات دستوری زبان فارسی استفاده کرده‌اند. مقدار امکانات خلق‌شده در هر اثر ادبی و نیز در هر دوره‌ای متفاوت است و جمع‌آوری تمام این امکانات در گستره ادب فارسی، خود به سال‌ها پژوهش نیاز دارد. در این مقاله فقط

۱. از استاد عزیز، جناب دکتر رضایتی کیشه‌خاله، که پیش‌نویس مقاله را خواندند و نکات ارزنده‌ای درباره آن متذکر شدند، بسیار سپاسگزارم.

مهم‌ترین امکانات دستوری در دو بخش مهم ساختواژه و نحو شاهنامه فردوسی بررسی شده‌اند؛ مثلاً وجود دو شکل ماضی ساده و فعل امر با و بدون وند -b(v)، تغییر جایگاه وند نفی و وند استمرار، فاصله انداختن بین اجزای فعل مرکب، استفاده از ضمائر متصل غیرفاعلی برای فعل لازم، و تغییر جایگاه صفت در جمله. نتایج تحقیق نشان می‌دهد آگاهی فردوسی از جزئیاتی از زبان پهلوی، و احتمالاً لهجه‌های دیگر فارسی، دست او را در این زمینه باز گذاشته و با آن امکانات فراوانی که در اختیار داشته است شاهنامه عظیم را در وزنی ثابت خلق کرده است. با شناخت امکانات دستوری می‌توان به روزآمد کردن زبان فارسی کمک فراوانی کرد. این امکانات در هر شعر و نثری وجود دارد، اما در این مقاله فقط امکانات دستوری شعر بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: دستور زبان فارسی، امکانات دستوری، اختیارات دستوری، شاهنامه فردوسی، وزن شعر، اختیارات زبانی.

۱. مقدمه

در هر زبانی برای بیان عبارات و عناصر زبانی امکانات خاصی وجود دارد و همه استفاده‌کنندگان از یک زبان، از نظر استفاده از آن امکانات، تا حدی با هم برابرند؛ یعنی اگر کسی بخواهد و بتواند از آن امکانات استفاده کند هیچ منعی در زبان برای او وجود ندارد. مثلاً در زبان فارسی این امکان برای فارسی‌زبانان معاصر هست که به جمع «درخت» بگویند «درختان» و یا بگویند «درخت‌ها»، و یا هنگام خطاب به یک مخاطب مفرد بگویند «تو» و یا بگویند «شما». اهل زبان می‌توانند با جابه‌جایی اجزای زبان جملاتی مختلف با معانی مختلف بسازند. صفوی (۱۳۷۳: ۲۲۸/۱) برای جمله «او کتاب را برای من خرید» ۲۴ آرایش در نظر می‌گیرد. در کنار همه این امکانات، شاعران یک زبان از مجموعه امکانات دیگری نیز بهره می‌برند که افراد معمولی از آنها برخوردار نیستند. هدف این مقاله بررسی امکانات زبانی شعرای فارسی‌زبان در خلق شعر است.

شاعران برای خلق شعری که وزن دارد مجموعه قواعدی (هم عروضی و هم دستوری) دارند که در حد امکان آنها را رعایت می‌کنند و گاهی نیز به دلایلی از آنها عبور می‌کنند. در باب رعایت و عدم رعایت قواعد علم عروض بحث و بررسی‌های فراوانی صورت گرفته

است، تا آنجا که نتیجه آن وضع مجموعه قواعدی تحت عنوان اختیارات شاعری شده که هر محقق عرصه عروض به آن نظری دارد (برای نمونه نک. نجفی ۱۳۵۲). گستره این اختیارات شاعری در عروض بسیار اندک است، اما در حوزه دستور زبان فارسی گرچه شعرا مجبورند وزن را رعایت کنند، امکانات دستوری فراوانی دارند. گاه خود نیز برای رهایی از این قواعد دست به قاعده‌افزایی‌هایی زده‌اند که در دوره‌های بعد تبدیل به یک سنت زبانی شده است.

امکانات دستوری^۱ را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: الف) امکاناتی که ارتباطی با وزن شعر ندارند؛ یعنی مثلاً یک کلمه هرگونه ادا شود در وزن شعر خللی وارد نمی‌کند، مانند: «چشم/ چشم» و «مهربان/ مهربان»؛ ب) امکاناتی که با وزن شعر ارتباط مستقیم دارند؛ یعنی هرکدام از آن گزینه‌ها وزن خاصی دارند و شاعر برحسب نیاز خود از آنها استفاده می‌کند، مانند «بنشین/ نشین»، «گسی/ گسیل»، «ریختند/ برریختند»، «نوشه/ انوشه»، «فسانه/ افسانه».

منظور از امکانات دستوری در این مقاله، امکانات نوع «ب» و یا آنهایی است که شاعران و ادیبان با آنها می‌توانند در شعر خود تغییراتی ایجاد کنند تا بتوانند بدون لطمه زدن به معنا، بلاغت و وزن شعر، منظور خود را ادا کنند. طبیعی است که چنین اختیاری در هر زبانی برحسب مجموعه امکاناتی است که در خدمت وزن شعر است و فقط هم می‌تواند در محیط شعر عروضی بروز کند. مثلاً واژه‌های «گهی، کُنون، فسوس، اهرمن، نگه» اغلب در محیط شعری و به تبع شعر منظوم، در محیط ادبی غیرمنظوم (مثل متن نمایشنامه‌های تاریخی، شعر نو و...) به کار می‌روند. ذکر این نکته ضروری است که وقتی صحبت از امکان دستوری است به این معنی نیست که شاعر همیشه مختار است لفظ را فدای بلاغت و زیباشناسی کلام کند، بلکه منظور این است که شاعر از بین دو گزینه مساوی از نظر معنی، زیباشناسی و سایر مسائل بلاغی، یکی را انتخاب می‌کند تا بتواند به مقتضای وزن سخن

۱. ترکیب «اختیارات دستوری» به معنی مورد نظر این مقاله را اول بار از زبان استاد ابوالحسن نجفی شنیدم و وام‌دار ایشان هستم. ایشان در یکی از سخنرانی‌های خود (در دومین همایش وزن شعر فارسی و اشعار ایرانی ۲۵-۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲، در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) به این عبارت اشاره کردند که در کنار اختیارات شاعری می‌توان به اختیارات دستوری هم قائل شد. در همین جا از استاد گران‌قدر سپاسگزاری کرده، برایشان آرزوی توفیق و بهروزی دارم.

بگوید. این نکته را نیز باید قبول کرد که در هر زبانی، از آغاز، امکانات دستوری برای شعرگویی کم یا حداقل بوده است، اما بعدها از زبان‌ها یا گویش‌های اطراف تعدادی امکان دستوری به آن افزوده شده و یا شاعران با شگردها و ظرافت‌هایی دست به قاعده‌افزایی زده‌اند. مثلاً فعل امر از مصدر ساده را هم با وند -b(v) و هم بدون آن می‌آورند:

۱. تو برخیز و بر مهد زرین نشین وگر هست نیروت بر زین نشین

(پادشاهی داراب ۳۳۳)

در بیت فوق نمی‌توان گفت شاعر از ذکر فعل امر بدون وند منظور بلاغی داشته، یا قصدش تأکید بوده یا فعل بدون وند معنای خاصی دارد، بلکه بعد از بررسی مثال‌ها معلوم می‌شود که قصد شاعر در اغلب موارد پر کردن خلأ وزنی است. ذکر این نکته نیز بی‌فایده نیست که امکان دستوری شاعران با هم متفاوت است، مثلاً بین فردوسی که برایش داستان‌پردازی بیش از مسائل زیباشناختی اهمیت دارد، و حافظ که کلمات را رندانه کنار هم چیده است، تفاوت زیادی است. همچنین در این تحقیق امکانات مشترک بین نظم و نثر بررسی نشده است.

گاهی شاعران به هنگام سرودن شعر از امکانات دو زبان استفاده می‌کنند. شواهد نشان می‌دهد که فردوسی علاوه بر ویژگی‌های زبان فارسی، از طریق متونی که مطالعه کرده بوده با بعضی از ویژگی‌های زبان پهلوی آشنایی اندکی داشته است. به اعتقاد خالقی مطلق گرچه شاهدی در شاهنامه مبنی بر آشنایی فردوسی با خط مشکل پهلوی وجود ندارد، اگر کسی متنی را به آن زبان بر او می‌خوانده، وی معنای آن را متوجه می‌شده است (Khaléqhi Motlaq 1999: 324-325). با این حال، فردوسی در کنار امکانات دستوری فارسی از امکانات دستوری پهلوی هم استفاده کرده است؛ مثلاً با دو شکل ضمیر سوم شخص مفرد «او awē: در شاهنامه ve») و «اوی ōy») پهلوی (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۶۸)، و نیز شکل pāy (پا) (مکنزی ۱۳۸۳: ۲۰۷)، xwadāy (خدا) (همان: ۲۳۲) آشنا بوده است. شکل پهلوی کلمات دیگری هم در شاهنامه آمده است که خود جای تحقیق دیگری دارد (برای رابطه زبان دری و پهلوی نک. صادقی ۱۳۵۷). میرباقری فرد و همکاران درباره امکانات زبان فارسی می‌نویسند:

از ویژگی‌های زبان فارسی است که امکانات بالقوه را در تغییر جایگاه عناصر سازنده یک جمله در اختیار سخنور قرار می‌دهد... قابلیت جابه‌جایی عناصر دست اهل زبان را در تنوع بخشیدن به سخن، باز می‌گذارد؛ علاوه بر آن، با تغییر جایگاه، بر اهمیت جزئی از اجزا تأکید می‌کند یا به تعبیر دیگر، موجب برجسته شدن یکی از اجزای دیگر می‌گردد و گاهی به تبع آن، متکلم بر آن بخش برجسته‌شده بار عاطفی می‌نشانند و معنی ثانوی خود را انتقال می‌دهد. (میرباقری فرد و همکاران ۱۳۹۰: ۱۷۹)

در این تحقیق، برای دستیابی به نتایج دقیق‌تر، همه مثال‌ها از شاهنامه فردوسی انتخاب شده است. این اشعار بر اساس نسخه تک‌جلدی مسکو، به کوشش سعید حمیدیان (۱۳۸۸) است. برای ارجاع به بیت‌ها نام شاهنامه و نسخه مسکو تکرار نشده و فقط عنوان هر داستان و نیز شماره بخش آن آمده است؛ مثلاً «ضحاک ۵۵/۲» به معنی این است که بخش دوم داستان ضحاک مورد نظر است و شماره آن بیت در کل داستان ضحاک ۵۵ است. گاه شاهد مورد نظر فقط در یک مصرع بوده و برای جلوگیری از اطاله کلام، به جای مصرع دیگر، فقط سه نقطه آمده است.

ظاهراً امکان دستوری شبیه اختیارات شاعری در عروض است، اما در دستور اختیارات و امکانات بسیاری وجود دارد که گاه از یک شاعر به شاعر دیگر متفاوت است، اما در عروض کل شاعران در همه زمان‌ها فقط چند اختیار محدود دارند؛ مثلاً شاعر می‌تواند به جای یک هجای بلند از دو هجای کوتاه استفاده کند، یا به عبارتی دیگر، در یک رکن به جای فاعلاتن از فعلاتن در بحر رمل، و یا به جای مفاعیلن از فاعلاتن در بحر هزج استفاده کند. اگر شاعری چنین کاری کند، صورت اول درست، و شکل دوم نادرست است، اما شاعر ناگزیر از چنین کاری بوده است و خلاف آن صحیح نیست. در این مقاله بحث این نیست که شاعران در آن لحظه مختار به انتخاب گزینه‌های دستوری یا مجبور به رعایت وزن هستند یا نه، بحث بر سر این است که اگر برای رهایی از تنگنای وزن مختار هستند، اختیار استفاده از چه امکاناتی را دارند. به عبارت دیگر، اصلاً در زبان فارسی چه امکاناتی برای برون‌رفت از تنگنای وزن وجود دارد. در جدول (۱) برای آشنایی بیشتر با امکانات دستوری، شکل‌های

استفاده از وند استمرار همی آمده است:

جدول ۱. شکل‌های استفاده از وند استمرار «همی»

شکل اول	همی در اول فعل	همی (فعل)
شکل دوم	همی در آخر فعل	(فعل) همی
شکل سوم	همی در اول مصرع با فاصله	همی (فعل) /
شکل چهارم	همی در آخر مصرع با فاصله	(فعل) همی /
شکل پنجم	همی در یک مصرع و فعل در مصرعی دیگر	همی / (فعل)

شاعری مثل فردوسی وند استمرار «همی» را حداقل در پنج شکل استفاده کرده است. مثال‌های این موارد در ادامه (بند ۲-۴-۲) آمده است. می‌توان به این انواع، که از شاهنامه استخراج شده‌اند، انواع دیگری از طرز استفاده وند استمرار دیگر را افزود.

به‌عنوان پیشینه تحقیق باید گفت که در بررسی امکانات دستوری که حوزه‌ای تقریباً بین‌رشته‌ای است، محققان زبان و ادبیات فارسی از یک طرف، و زبان‌شناسان و دستوریان از طرف دیگر، صاحب‌نظرند و در تحقیقات آنها باید به دنبال این موضوع بود. علمای علم بلاغت، به‌ویژه در بحث علم معانی، از قدیم بخشی را به «تقدیم و تأخیر» اختصاص داده‌اند و در آن درباره ترتیب اجزای کلام و اختیار نویسنده در جابه‌جایی اجزای جمله مطالبی را آورده‌اند. اخیراً میرباقری فرد و همکاران (۱۳۹۰) در تحقیقی درباره بوستان سعدی این تقدیم و تأخیر را بررسی کرده‌اند. فرشیدورد در کتاب درباره ادبیات و نقد ادبی، بخشی را تحت عنوان «تعبیرات شاعرانه و اقسام آنها» آورده است و در آن قسمتی را به صفات عاشقانه اختصاص داده و تا حدی به ارتباط شعر و دستور زبان اشاره کرده است. او معتقد است شاعران صفاتی را خلق می‌کنند که منحصر به خصوصیات فردی و سبکی آنهاست (فرشیدورد ۱۳۶۳: ۸۵۳).

نجفی (۱۳۵۳) که به هر دو حوزه تسط دارد معتقد است اختیارات دستوری زیادی وجود دارد؛ گرچه وی در نوشته‌ای خاص به این موضوع نپرداخته است. وحیدیان کامیار با ذکر جمله‌ای عدم التفات یا اعتقاد خود را به این مقوله تا حدی نشان داده و بیش از آن چیزی نگفته است: «اختیارات زبانی تسهیلاتی در تلفظ برای شاعر فراهم می‌کند، بی‌آنکه موجب تغییری در وزن شعر بشود»

(وحیدیان کامیار ۱۳۸۶: ۱۷). صفوی (۱۳۷۳) و نیز فرشیدورد (۱۳۸۲)، در آثار خود تغییر اجزا و عناصر جمله را از قابلیت‌های زبانی به شمار آورده‌اند. تا حال به سازوکارهای این امکانات و نحوه عملکرد آنها اشاره‌ای نشده است، در حالی که زبان فارسی از جمله زبان‌هایی است که استعداد زیادی برای خلق شعر دارد و از نظر کمی و کیفی اشعار فراوانی به این زبان سروده شده است. به همین دلیل لازم است در گستره شعر فارسی نحوه امکان‌آفرینی و قاعده‌افزایی یا به طور کلی دستور زبان شعر فارسی تبیین شود. چیزی که این مقاله در پی آن است توجه دادن به این امر و بازشناسی این قواعد و دسته‌بندی‌های آن در یک اثر فارسی به‌عنوان نمونه است. آنچه در ادامه آمده نه همه امکانات دستوری شاهنامه فردوسی، بلکه فقط امکانات نمونه‌وار حوزه صرف و نحو است. در بخش واژگان و نیز در بخش آوایی امکانات فراوان دستوری وجود دارد که خود مجال دیگری می‌خواهد.

۲. صرف یا ساختواژه

در این بخش امکانات دستوری حوزه صرف یا ساختواژه در یازده بخش، همراه با مثال‌هایی از هر کدام، ذکر می‌شود.

۱-۲ استفاده از شکل‌های مختلف برای بیان یک زمان

در هر زبانی ساخت‌های مختلفی برای فعل‌های ماضی و مضارع وجود دارد. به‌عنوان مثال در زبان فارسی برای بیان زمان گذشته از ماضی ساده و ماضی نقلی و بعید و جز آن استفاده می‌شود. طرز ساخت هر یک از این صیغه‌ها نیز مشخص است و هیچ وقت نمی‌توان برای ماضی نقلی از ساختی غیر از آنچه متداول است، استفاده کرد؛ مثلاً نمی‌توان گفت: «*رفته کرده‌ام». چنین ساختی در زبان فارسی معاصر وجود ندارد. اما در زبان ادبی، شاعران با استفاده از اختیار دستوری، از چند ساخت برای بیان یک فعل استفاده کرده‌اند. هر ساختی کاربرد و معنا و روش ساخت خاصی دارد. در ادامه به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

۱-۱-۲ آوردن فعل ماضی ساده با وند -b(v) و بدون وند -b(v)

یکی از خصوصیات ساختوازی زبان فارسی دری ذکر وند -b(v) بر سر ماضی ساده است، مانند «بنشست» و «بگفت» در مقابل «نشست» و «گفت». در فارسی میانه (پهلوی) چنین وندی به کار نمی‌رفت (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۷۶) و امروزه هم در زبان فارسی به کار نمی‌رود، اما در زبان‌های دیگر ایرانی باقی مانده است.^۱ در دوره فردوسی یا در دوره رواج زبان دری، به‌ویژه از قرن چهارم تا هفتم هجری، چنان‌که از طرز کاربرد آن برمی‌آید، این وند یا در حال فراموشی بوده است و یا از ویژگی‌های زبانی یکی از مناطق دیگر غیر از زبان مادری شاعر بوده و یا اگر هم هر دو شکل آن در یک زبان به کار می‌رفته است، شکل همراه با وند آن معنا یا کارکرد خاصی داشته که امروزه از بین رفته یا بر ما روشن نیست؛ چرا که در یک زبان کمتر می‌توان توقع داشت که یک زمان چند ساخت دستوری داشته باشد. به هر رو، در زبان به‌کاررفته در شعر شعرای فارسی زبان، ماضی ساده هم با وند -b(v)، و هم بدون آن آمده و به این ترتیب به یک امکان دستوری برای شاعر تبدیل شده است؛ هر جا که اقتضای وزن بوده، از ماضی ساده با وند، و در جای دیگر از شکل بدون وند آن استفاده کرده‌اند.

۲. برفت و جهان مُردری ماند از اوی... (کیومرث ۷۰/۲)
۳. برفت او و این نامه ناگفته ماند... (آغاز کتاب ۱۴۵)
۴. ... نیایش کنان رفت و بردش نماز (ضحاک ۳۵۶/۱۱)
۵. ... سخن رفت هرگونه از بیش و کم (ضحاک ۱۷)
۶. نشست از بر گاه جادو پرست ... (ضحاک ۳۰۹)
۷. ... چو بر تخت بنشست پیروز و شاد (کیکاووس ۸۸۴)

۱-۲-۲ آوردن فعل امر با وند -b(v) و بدون وند -b(v)

یکی دیگر از خصوصیات صرفی زبان فارسی دری ذکر وند -b(v) بر سر فعل امر است.

۱. به‌عنوان مثال می‌توان زبان تاتی، تالشی، گیلکی را نام برد. برای این وند در ساخت ماضی مطلق زبان‌های ذکرشده، نک. سبزعلیپور ۱۳۹۱: ۷۵ و ۱۸۹ و ۲۹۵.

این وند امروزه در فعل امر زبان فارسی به کار می‌رود. در زبان به‌کاررفته در متون ادبی و تاریخی این فعل دو شکل دارد: یکی با وند -b(v) و دیگری بدون آن. همین ویژگی باعث ایجاد یک امکان دستوری برای شاعران شده است. شاعر مختار است برطبق نیاز خود از یکی از این دو شکل استفاده کند؛ مثلاً اگر وزن کلام اقتضا نکند از وند -b(v) صرف نظر می‌کند.

۸. ... چو خسرو شوی بندگی را بکوش (جمشید ۷۲)
۹. به گیتی در آن کوش چون بگذری ... (سهراب ۱۳/۱)
۱۰. ... تو بر تخت بنشین و بر نه کلاه (سهراب ۱۶۲)
۱۱. ... بیارای و بنشین به آرام دل (رستم و اسفندیار ۱۴۹۴)
۱۲. تو برخیز و بر مهد زرین نشین وگر هست نیروت بر زین نشین (پادشاهی داراب ۳۳۳)

۲-۲ استفاده از شکل‌های ساده و پیشوندی فعل به‌جای یکدیگر

زبان فارسی از جمله زبان‌هایی است که در آن یک فعل می‌تواند چندین پیشوند داشته باشد (نک. رضایتی کیشه‌خاله - دیان ۱۳۸۸). این پیشوند اشتقاقی گاه فعلی دیگر یا متمایز از شکل ساده آن می‌سازد. به‌عنوان مثال، مصدر «نشستن» با پیشوند «بر» معنای بالا نشستن و سوار شدن می‌دهد، یا اگر به مصدر «رفتن» پیشوند «در» را بیفزائیم معنای فرار کردن می‌دهد. در مواردی در شعر، به‌اقتضای وزن، شکل ساده و پیشوندی به‌جای همدیگر به‌کاررفته و یا اصلاً فرقی بین آن دو احساس نشده است. گاه خواننده احساس می‌کند هر جا که شاعر مثلاً «برگرفت» به کار برده آن را در معنی «گرفتن با بلند کردن» منظور است و هر جا بدون پیشوند «بر» آورده در معنی «بلند کردن» طلب کرده است، اما همیشه چنین نیست و گاه اقتضای وزن چنین امکانی به شاعر می‌دهد.

۱۳. نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ گرفتش یکی سنگ و شد تیزچنگ (هوشنگ ۱۲)
۱۴. ز زین برگرفتش به کردار گوی چو چوگان به زخم اندر آید بدوی (سهراب ۲۲۱/۷)
۱۵. نهادند خوان و گرفتند جام نخست از منوچهر بردند نام

- (منوچهر ۱۴/۸۸۸)
(کیقباد ۳۸)
(کیقباد ۵)
(منوچهر ۲۳۶)
(فریدون ۱۶۱)
۱۶. ... برآمد خروشیدن گاودم
۱۷. ... خروشیدن آمد ز پرده سرای
۱۸. بسی مشک و دینار برریختند ...
۱۹. همی گوهر و زعفران ریختند ...

همچنان که در مثال‌های (۱۳-۱۵) نمایان است، «گرفتند» به معنای برداشتن چیزی از زمین است. شاعر یک جا از شکل ساده فعل و در جای دیگر از شکل پیشوندی آن استفاده کرده است. در مثال‌های (۱۸ و ۱۹) نیز یک جا برای مُشک و گوهر، و به طور کلی برای نثار، از شکل پیشوندی فعل و در جای دیگر از شکل ساده آن استفاده کرده است.

۲-۳ استفاده از شکل‌های کامل و نیز کوتاه‌شده مصدر

در زبان فارسی مصدر دو شکل کامل و کوتاه‌شده یا مُرْخَم دارد. شکل مُرْخَم مصدر در زبان فارسی اغلب با فعل‌های شبه‌معین از مصدر بایستن، شایستن، توانستن، خواستن، و مانند آن به کار می‌رود. امروزه در زبان فارسی، در این موارد از شکل مرخم مصدر استفاده می‌کنند؛ مثلاً «باید نوشت»، «نمی‌توان گفت»، «خواهد رفت». یعنی دیگر از شکل کامل آن استفاده نمی‌شود و نمی‌گویند «باید نوشتن»، یا «نمی‌توان گفتن»، اما در شعر این امکان دستوری وجود دارد و می‌توان هم از مصدر کامل و هم از مصدر مُرْخَم استفاده کرد.

۲۰. بدین آلت و رای و جان و زبان ستود آفریننده را کی توان
(آغاز کتاب ۱۱)
۲۱. ستودن نداند کس او را چو هست میان بندگی را بیایدت بست
(آغاز کتاب ۹)
۲۲. نخواهم بُدن زنده بی روی او جهانم نیرزد به یک موی او (منوچهر ۷۵۵)

۲-۴ تغییر جایگاه تکواژهای خاص فعل

هر فعل تعدادی تکواژ تصریفی و اشتقاقی دارد که جایگاه آنها در زبان مشخص است؛

مثلاً نمی‌توان در زبان فارسی وند نفی را بعد از فعل ذکر کرد و برای نمونه عبارت‌های «* بردار نه»، یا «* نه بردار» در فارسی معاصر غیردستوری بوده، شکل دستوری آن «برنه‌دار/ برندار» است. اما در جایی که وزن اقتضا می‌کند، شاعر می‌تواند تکواژ خاص فعل را تغییر دهد، به طوری که در غیر آن محیط چنین جوازی وجود ندارد. در ادامه مواردی از تغییر جایگاه تکواژهای ویژه فعل آمده است.

۱-۴-۲ تغییر جایگاه وند نفی

وند نفی از سازه‌های زبانی است که در زبان‌های ایرانی جایگاه‌های مختلفی دارد؛ یعنی بسته به ساده و پیشوندی بودن و نیز بسته به داشتن و نداشتن پیشوند -b(v) جایگاهش فرق می‌کند، اما چنین امری در یک زبان از تنوع برخوردار نیست. در یک زبان خاص جایگاه وند نفی و خصوصیات آن مشخص و معلوم است و تغییر نمی‌کند، یا حداقل در دوره زمانی ای که یک شاعر شعر می‌سراید، تغییر نمی‌کند. در متن ادبی و در شعر فارسی همه این موارد تبدیل به امکاناتی شده است تا شاعر به مقتضای وزن کلام از هر کدام که بخواهد، استفاده کند:

۲۳. چو بیژن همی برنگشت از فرود فرود اندر آن کار تندی نمود

(کیخسرو، داستان فرود ۸۱۲)

۲۴. همی رزم جستند با یکدگر یکی را ز کینه نه‌برگشت سر

(داستان دوازده رخ ۷۸۶)

۲۵. ... یکی چشم از ایرج نه‌برداشتند (فریدون ۳۷۵)

۲۶. ... وگر برندارد پشیمان شود (پادشاهی اسکندر ۱۴۰۹)

در مثال (۲۳) وند نفی بعد از پیشوند، و در مثال (۲۴) قبل از پیشوند آمده است. مثال‌های (۲۵ و ۲۶) هم به همان صورت است. شاعر هر جا که اقتضای وزن بوده، وند نفی را آورده است؛ در حالی که در فضای غیرشعری چنین امکانی وجود ندارد.

۲-۴-۲ تغییر جایگاه وند استمرار

وند استمرار در زبان فارسی، به ویژه در شاهنامه، کارکردهای فراوانی دارد که پرداختن به

آن از حوصله این بحث خارج است، اما نکته قابل ذکر در اینجا این است که این وند، مثل همه وندها و نکواژهای دستوری، جایگاه ثابتی در زبان دارد، ولی شعرا، برطبق امکان دستوری، آن سازه دستوری را به هر جایی که وزن کلام اقتضا کرده است برده‌اند؛ گاه بلافاصله قبل از فعل و گاه بلافاصله بعد از فعل می‌آورند، گاه آن را از فعل دور می‌کنند و گاه فعل آن را در مصرعی دیگر ذکر می‌کنند. در فارسی میانه (پهلوی) وند استمرار hamē در آغاز فعل قرار می‌گرفت (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۷۹):

۲۷. خرد گر سخن برگزیند همی همان را گزیند که بیند همی (آغاز کتاب ۸)
 ۲۸. ... بدین سان که بیند همی شهریار (بهرام گور ۶۷۰)
 ۲۹. دو چشمش تو گویی نبیند همی ... (سیاوش ۳۶۰۵)
 ۳۰. چو بدخو شود مرد درویش خوار همی بیند آن از بد روزگار (پادشاهی نرسی ۱۵)
 ۳۱. ... همی رفت پویان بدان مرغزار (ضحاک ۱۲۳)
 ۳۲. همی جفتمان خواند او جفت مار ... (ضحاک ۳۳۳)
 ۳۳. همی خون دام و دد و مرد و زن بریزد کند در یکی آبدن (ضحاک ۳۴۳)

اگر مثال (۲۷)، ویژگی گویشی خاصی نباشد، باید گفت نیازی به ذکر وند استمرار نبوده است، فقط شاعر از این وند استمراری جهت پر کردن خلأ وزنی استفاده کرده است. در مثال (۳۳) وند استمرار جدا از فعل و در مصرعی دیگر آمده است. برطبق قاعده دستوری برای نشان دادن چند عمل انجام شده در یک زمان، باید از یک ساخت فعلی استفاده کرد؛ مثلاً «حسن می‌رفت خانه، غذایش را می‌خورد، کیفش را برمی‌داشت، می‌آمد»، اما فردوسی در مثال فوق برای «بریزد» «همی» آورده و برای «کند» نیاورده است و در اصل باید چنین می‌شد: «خون دام و دد همی بریزد، و در آبن همی کند»؛ یعنی از یک امکان دستوری بهره برده و برای حفظ وزن از وند استمرار برای دومین فعل استفاده نکرده است. از مجموع مثال‌های بالا می‌توان فهمید که گاه قصد شاعر از ذکر وند استمرار رساندن استمرار نیست، بلکه فقط از

اختیار دستوری اش برای پر کردن کمبودهای موسیقایی استفاده کرده است.

۵-۲ استفاده از تکواژهای مختلف ماضی ساز برای یک فعل

هر فعلی در یک زبان چند ماده فعلی دارد. در زبان ایرانی باستان ماده‌های متفاوتی (مانند: ماده مضارع، نقلی، ماضی، آینده، مجهول، سببی، جعلی، آغازی، آرزویی، تشدید) وجود داشت که در دوره‌های بعد از بین رفتند و امروزه فقط دو ماده فعل (مضارع و ماضی) در زبان فارسی به کار می‌رود. ماده باقاعده ماضی از ریشه فعل به اضافه تکواژهای ماضی ساز (-st, -ād, -id, -d, -t) به دست می‌آید و گاه بعد از افزوده شدن t- به ریشه فعل، تغییرات آوایی خاص در ماده صورت می‌گیرد. مثلاً در مورد «باز» (باختن، از دست دادن)، اگر ریشه باشد، بعد از افزودن وند ماضی ساز، واج -z- به -x- تبدیل می‌شود (باخت). در این مواقع استفاده از یک وند ماضی ساز دیگر موجب بدساختی و غیردستوری شدن آن می‌شود؛ مثلاً نمی‌توان گفت «*بازید = باخت، از دست داد» یا به ریشه فعل «ساز» نمی‌توان وند id- افزود و گفت «*سازید»، بلکه حتماً باید گفت «ساخت». ^۱ شاید هرکدام از این دو روش به تنهایی در زبان‌های مختلف به کار بروند، اما در یک زبان، مثلاً فارسی، فقط یکی از آن‌ها به کار می‌رود. شاعر، طبق اختیار دستوری‌ای که دارد، می‌تواند چند تکواژ ماضی ساز را برای یک فعل خاص به کار ببرد.

- | | |
|--------------|--------------------------------------|
| (جمشید ۱۳۹) | ۳۴. ... بسازید و آمد دلی پر امید |
| (گرشاسپ ۳۶) | ۳۵. ... سلیح سواران جنگی بساخت |
| (جمشید ۱۱۳) | ۳۶. همی پروریدش به ناز و به رنج ... |
| (جمشید ۱۳۳) | ۳۷. به خونش پرورد بر سان شیر ... |
| (ضحاک ۳۰۶) | ۳۸. ... پدید آوریده همه نیک و بد |
| (سهراب ۸۶۷) | ۳۹. هژبری که آورده بودی به دام ... |
| (منوچهر ۹۵۸) | ۴۰. ... پیاده شد از اسب و بگذارد گام |

۱. در کنار این موارد فعل‌هایی هستند که ماده ماضی آنها دو شکل دارد؛ مثل: «خفت/ خوابید»، «افراخت/ افراشت»، «گمارد/ گماشت» و جز آن، اما همه فعل‌ها چنین نیستند.

۴۱. ... که ایدون به ما خوار بگذاشتند (گفتار اندر فراهم آوردن کتاب ۱۳۲)

در مثال‌های (۳۴ و ۳۵)، دو شکل از فعل ماضی ساخت با دووند ماضی‌ساز «-id, -xt»، با کمی تغییرات آوایی آمده است. در مثال‌های (۳۶ و ۳۷) نیز دو شکل از فعل ماضی مصدر «پروردن» آمده است؛ درحالی‌که یکی از آن‌وندهای ماضی‌ساز صحیح است و دیگری را احتمالاً شاعر قیاسی درست کرده و یا در زبان خودش نبوده و از زبانی دیگر قرض گرفته است. به‌عنوان نمونه در زبان فارسی «دوشید» شکل ماضی مصدر دوشیدن (گرفتن شیر دام) است و اگر کسی «دوخت» به کار ببرد (در معنای دوشید)، صحیح نیست و به او تذکر داده می‌شود که درست به کار ببرد و یا خود آن را اصلاح می‌کند؛ گرچه، ممکن است در برخی از گویش‌ها، مثلاً در این مورد خاص در بعضی از گویش‌های استان کرمان، از این فعل (دوخت) برای بیان ماضی مصدر دوشیدن استفاده شود، اما دیگر هم‌زمان از «دوشید» استفاده نمی‌شود. به عبارت دیگر، هر فعلی در هر زبانی یک شکل قراردادی و متعارف ماضی و مضارع دارد، اما شعرا مختارند برای یک فعل خاص چندین شکل ماضی بسازند و به کار ببرند.

۶-۲ تنوع در شکل حروف اضافه

در زبان فارسی تعداد زیادی حروف اضافه وجود دارد. این قسم از کلمات در زبان شکل ثابتی دارند؛ یعنی این‌طور نیست که هر گوینده‌ای هر طور خواست آنها را تلفظ کند. اما تعدادی از این حروف چند شکل دارند و یک شکل آنها گویا یادگار دوره تاریخی قبل از زبان فارسی، یعنی دوره دری و یا زبان فارسی میانه (پهلوی) و یا دخیل از تعدادی از گویش‌های ایرانی است؛ مثلاً «بَر/ اَبَر»، «با/ اَبَا» «اگر/ گَر/ اَر»، «در/ اندر».

امروزه کلمات فوق شکل ثابتی در زبان فارسی دارند و مردم نمی‌توانند از شکل تاریخی آنها استفاده کنند، مگر برای استفاده در شعر و یا متن ادبی. بنابراین شاعران می‌توانند یکی از شکل‌های این حروف را به مقتضای وزن کلام اختیار کنند. در متون ادبی - تاریخی دو حرف اضافه برای یک متمم به چشم می‌خورد و فروانی این امر نشان می‌دهد که در یک مقطع زمانی این یک خصیصه زبانی بوده که بعدها از بین رفته است؛ یعنی در زبان فارسی دوره دری این

ویژگی زبانی از میان رفته است. مثلاً در شاهنامه فردوسی گرچه دو حرف اضافه (مقدم و مؤخر) به تبعیت از زبان پهلوی (نک. آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۷۱) برای یک متمم به کار رفته، یک حرف اضافه پیشین برای متمم بسیار بیشتر از دو حرف اضافه برای یک متمم، رواج داشته است. همین امر به یک امکان دستوری تبدیل شده و شاعر به اقتضای وزن کلام، از یکی از این دو روش استفاده کرده است. در مثال (۴۶) فروپاشی این ویژگی را بیشتر می‌توان حس کرد، چرا که در آن شاعر هر دو حرف اضافه را پیش از متمم ذکر کرده است:

۴۲. مر آن پادشاه را در اندر سرای یکی بوستان بود بس دلگشای (جمشید ۱۰۵)
۴۳. ابر سام و بر زال گسترد مهر (منوچهر ۲۸۸)
۴۴. آبر زال زر گوهر افشاندند (منوچهر ۲۴۰)
۴۵. عروس آر به مهر اندرون همچو اوست ... (منوچهر ۱۱۸۷)
۴۶. و گر چادر خون به تن بر بپوش (منوچهر ۱۰۹۴)
۴۷. ستاره بر او بر شگفتی نمود به خاک اندرون روشنایی فزود (آغاز کتاب ۵)
۴۸. به شهر اندر آوای رود و سرود ... (رزم کاوس با شاه هاموران ۱۳۸)
۴۹. به شهر اندرون هرکه بُد سالخورد ... (همان ۱۵)
۵۰. مگر کز تو آشوب خیزد به شهر ... (سیاوش ۱۲۶۱)

همچنان که از مثال‌های اخیر مشخص است، شاعر بر طبق امکانات دستوری، برای متمم «شهر» سه نوع حرف اضافه به کار برده است: «به»، «اندر»، «به ... اندرون». شاید بتوان گفت احتمال کاربرد سه شکل متمم‌سازی در زبان محاوره‌ای عصر فردوسی بسیار کم بوده است.

۷-۲ استفاده از شکل‌های مختلف یک ضمیر شخصی

ضمایر شخصی شش‌گانه (من، تو، او، ما، شما، ایشان) در زبان فارسی هرکدام شکل‌های خاصی دارند. گاه بعضی از این ضمایر بیش از یک شکل دارند، مثل «آنها/ایشان»، «او/وی»، که هرکدام در محیط‌های خاصی به کار می‌روند. اما گاه شاعران در کلام خویش از شکل‌های دیگری از این ضمایر استفاده می‌کنند؛ مثلاً برای سوم شخص

مفرد از شکل‌های «اوی uy و ve» استفاده می‌کنند، درحالی‌که هیچ‌کدام از این شکل‌ها در محیط دیگری غیر از شعر یا متن ادبی به کار نمی‌روند.

۵۱. خرد را و جان را همی سنجد اوی در اندیشه سخته کی گنجد اوی

(آغاز کتاب ۱۰)

۵۲. هشیوار دیوانه خواند ورا همان خویش بیگانه داند ورا

(آغاز کتاب ۲۴)

این ضمیر در دوره میانه و در زبان پهلوی به شکل‌های «او awē» و «اوی oī» وجود داشته و گویا اولی برای حالت صریح و دومی برای حالت غیر صریح به کار می‌رفته است (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۶۸). احتمالاً به قیاس کلماتی همچون ایشکم، آبا، اسفندیار، و مانند آن، الف آغازین از ضمیر «او awē» افتاده و به «و wē» تبدیل شده است. به عبارتی، فردوسی در این قسمت ریختی از دو ضمیر شخصی دوره میانه را در فارسی به کار برده است. البته با توجه به اینکه او به منابع قدیمی دسترسی داشته است و تعدادی از کلمات پهلوی را هم در شاهنامه معنی کرده، می‌توان پنداشت فردوسی از پهلوی اطلاعاتی داشته است^۱ و از شکل این ضمیر در پهلوی آگاه بوده و به این ترتیب برای خود ظرفیت زبانی دیگری خلق کرده است و هر جا نیاز بوده از آن استفاده کرده است. البته باید پذیرفت که خلق چنین امکانات زبانی‌ای قدرت سرودن این مجموعه عظیم را به او داده است و به واسطه همین نکات ظریف است که این اثر بزرگ در یک بحر عروضی گنجانده شده است.

۸-۲ تنوع در ساخت و کاربرد صفت فاعلی از یک ماده فعل

در هر زبانی برای ساخت صفت فاعلی روش یا روش‌های خاصی وجود دارد. گاه این روش‌ها به قول دستوریان سنتی سماعی هستند؛ یعنی مطابق قاعده نیستند و باید آنها را به

۱. در این دو بیت و ابیاتی شبیه آن نمونه‌های پهلوی دانی فردوسی قابل مشاهده است:

کجا بیور اسپش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار بُود بر زبان دری ده‌هزار (جمشید ۸۴/۲-۸۵)

ذهن سپرد و برطبق شَمّ زبانی درباره آنها قضاوت کرد. مثلاً در زبان فارسی «گر» از تکواژهایی است که صفت فاعلی می‌سازد: «رُفتگر، مسگر، کارگر» و مانند آن، اما از هر ماده‌ای نمی‌توان این نوع صفت را ساخت. گاه شعرا برای رعایت وزن در شعر خود صفت‌هایی را می‌سازند و به کار می‌برند که در زبان فارسی و در نزد مردم رایج نیست. مثلاً برای مصدر تاختن صفت فاعلی «تازان» در فارسی رایج است و فردوسی هم آن را به کار برده است، ولی در کنار آن از صفت «تازیان» هم استفاده کرده است، درحالی‌که تازیان در زبان فارسی، به معنی «أعراب، عرب‌ها» رایج است نه به معنای «تازان». شاید این ساخت به تبعیت از «گریان» و «پویان» و امثال آن ساخته شده باشد:

۵۳. بفرمود تا نوذر نامدار شود تازیان پیش سام سوار (منوچهر ۱۶۶)

۵۴. که این بسته را تا دماوند کوه ببر همچنان تازیان بی‌گروه

(ضحاک ۴۶۲/۱۲)

۵۵. فرستاده تازان به کابل رسید خروشی برآمد چنان چون سزید

(منوچهر ۱۴۱۶/۲۳)

۵۶. پیاده همی رفت جویان شکار خشیشار دید اندر آن مرغزار

(منوچهر ۴۲۶/۷)

۵۷. شب تار جوینده کین منم همان آتش تیز برزین منم (منوچهر ۹/۱)

همچنان که معلوم است، در مثال (۵۶) «جویان» و در مثال (۵۷) «جوینده» از یک ماده ساخته شده‌اند. در مثال‌های (۵۳) و (۵۴) صفت فاعلی «تازیان» و در مثال (۵۵) صفت «تازان» از همان ماده آمده است.

۹-۲ به کار بردن علامت‌های مختلف برای اسم نکره

زبان فارسی معرفه و نکره را به روش‌های خاصی نشان می‌دهد (نک. راسخ‌مهند ۱۳۸۸). برای نشان دادن اسم نکره، به اول آن «یک» و یا به آخر آن «ی» می‌افزایند؛ مثلاً «کتابی خریدم»، یا «یک فیلم دیدم محشر». در زبان شعر امکانات فراوانی برای ذکر وند یا علامت نکره‌ساز وجود

دارد: گاه «یک» در اول اسم به تنهایی می آید، گاه «ی» در آخر آن می آید، گاه هر دو با هم می آیند، گاه به جای «یک» در اول «یکی» می آید. همه اینها از جمله امکانات شاعر فارسی زبان است تا بتواند اسم را به صورت نکره بیاورد:

۵۸. یکی + ی یکی زنده پیلی بیاراستند برو تخت زرین بیاراستند
(منوچهر ۱۵۶۵/۲۷)
۵۹. یکی + ی بدین نامه چون دست کردم دراز یکی مهتری بود گردن فراز
(آغاز کتاب ۱۶۱)
۶۰. یک خرد تیره و مرد روشن روان نباشد همی شادمان یک زمان
(آغاز کتاب ۲۱)
۶۱. یکی یکی مرد بی نام باید گزید
(نوذر ۱۵۱/۴)
۶۲. ی - ... خدنگی به چرخ اندرون راند راست
(نوذر ۳۸۶/۱۰)

برای شکل «یک» در اول و «ی» در آخر در شاهنامه مثالی یافت نشد. شاید به دلیل وزن شاهنامه چنین اسم نکره‌ای در آن قابل استفاده نیست.

۱۰-۲ کاربرد ریخت‌های مختلف یک واژه

تعدادی از واژه‌های زبان فارسی چند شکل آوایی دارند؛ مانند: شتر/ اُشتر، سفید/ سپید، چشم/ چَشم. ظاهراً یک شکل از این تلفظ‌ها از زبان یا گویشی دیگر وارد زبان فارسی شده است. تعدادی از کلمات نیز هستند که با وجود اینکه در زبان فارسی یک شکل دارند و همه گویشوران و حتی شعرا نیز آن را به همان صورت تلفظ می‌کنند، امکان دیگری در اختیار شاعران می‌گذارند؛ یعنی شعرا می‌توانند این واژه‌ها را که فقط یک شکل دارند، به طرز تلفظ کنند که وزن کلام اقتضاء می‌کند، مثلاً «فراموش» را به شکل «فرامُش» و «گسیل» را به شکل «گُسی» تلفظ کنند:

۶۳. فرامُش مکن مهر دایه ز دل ...
(منوچهر ۱۴۱)
۶۴. فراموش کردی تو سگری مگر ...
(رستم و اسفندیار ۱۳۳۷)
۶۵. انوشه که کردید گوهر پدید ...
(فریدون ۲۷۳)

۶۶. که نوشه زی ای شاه تا جاودان ... (منوچهر ۹۰۵)
۶۷. ... کنون گشتم از تاج و از تخت سیر (فریدون ۳۹۵)
۶۸. ... بباید هم اکنون ز جان دست سُست (ضحاک ۱۹۶)
۶۹. جهان سربه‌سر چون فسانه‌ست و بس ... (کیومرث ۷۲)
۷۰. به کردار افسانه از هر کسی ... (رستم و سهراب ۷۴)
۷۱. ... بر آویخت با پور آهرمنا (کیومرث ۳۴)
۷۲. برفت اهرمن را به افسون بیست ... (طهمورث ۲۷)
۷۳. ... دو اهریمن مغزپالوده را (فریدون ۲۷۲)
۷۴. گُسی کردش و خود به راه ایستاد ... (منوچهر ۷۲۱)

در مثال‌های (۷۱-۷۳) اهریمن به سه شکل: «آهرمن، اهرمن، اهریمن» به کار رفته است. در آغاز به نظر می‌رسد این کلمات در زمان و یا در زبان فردوسی چنین تلفظ می‌شده‌اند (چون امروزه کلمات زیادی هستند که فقط یک تلفظشان در فارسی رایج است، مثلاً جَمَشید (با تشدید روی حرف میم) در فارسی رایج نیست: «دوپاکیزه از خانه جَمَشید» (ضحاک ۶) و یا از دو شکل «نگه» و «نگاه»، که اولی در شعر بیشتر به کار می‌رود)، اما با کمی دقت، خواننده متوجه می‌شود که چنین نیست و شاعر به دلیل رعایت وزن مجبور شده است چنین امکانی را خلق کند. همین شکل برگزیده شاعران بعدها به گنجینه واژگان افزوده شده و جزیی ثابت از واژگان زبان فارسی شده است و گویا به همین دلیل، این نوع کلمات، اغلب مختص متون ادبی و به‌ویژه شعر هستند و در زبان روزمره و نیز در متون منشور کلماتی مانند «گُسی»، «فراُمش»، «اهرمن» و مانند آن به‌ندرت به کار می‌روند.

نکته دیگر این است که ما می‌توانیم این کلمات را همانند واژه‌های دسته اول دوتلفظی فرض کنیم و بگوییم این کلمات از آغاز، یعنی از دوره‌های قدیم‌تر زبان فارسی، دو تلفظ داشته‌اند. حتی اگر این احتمال درست باشد، باز هم اختیار دستوری را از شاعر سلب نمی‌کند و دست او چندان باز است که می‌تواند هر جا که خواست بگوید «کنون» و هر جا که وزن اقتضا کرد بگوید «اکنون». مخلص کلام این که شاعر بیش از گویشوران عادی امکانات دستوری دارد.

۳. نحو

در این قسمت مجموعه امکاناتی ذکر خواهد شد که شاعران فارسی‌زبان در بخش نحو ایجاد کرده‌اند تا بتوانند ضمن بیان کلام خود، وزن را نیز رعایت کنند؛ مثلاً گاه فعل را بدون قرینه‌ای در جمله حذف می‌کنند، گاه در جمله برای فاعل جمع، فعل مفرد و برای فاعل مفرد، فعل جمع می‌آورند، گاه بخشی از مفعول فعل «گفت» را قبل از آن بیان می‌کنند، و نیز موارد دیگری که شرح هرکدام در ادامه آمده است.

۱-۳ حذف فعل بدون قرینه

هر جمله‌ای به یک فعل نیاز دارد و بدون آن کامل نخواهد شد، مگر اینکه فعل به قرینه لفظی حذف شود. در سنت شعری، زمانی که فعل اسنادی باشد، شاعر گاه فعل جمله را ذکر نمی‌کند. همین ذکر و عدم ذکر فعل تبدیل به امکانی دستوری شده است؛ درحالی‌که در سایر موارد اگر فعل ذکر نشود جمله ناقص خواهد شد. مثلاً در فارسی «علی در خانه» جمله‌ای ناقص است، اما شاعر این حق را دارد که با استفاده از اختیار دستوری، فعل را حذف کند.

۷۵. نیابد بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه [است]

(آغاز کتاب ۶)

۷۶. خرد بهتر [است] از هرچه ایزد بداد ستایش خرد را به [است] از راه داد

(آغاز کتاب ۱۸)

۲-۳ آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد و بالعکس

در زبان فارسی فعل از نظر شخص و شمار با فاعل و نهاد جمله مطابقت دارد، اما اختیاراتی برای همه گویشوران فارسی وجود دارد که گاه از آن قواعد عدول می‌کنند؛ یعنی برای نهاد مفرد، فعل جمع و برای نهاد جمع، فعل مفرد می‌آورند، مثلاً «آقا معلم آمدند»، یا «کلاس‌ها تعطیل شد». علاوه بر این مورد که هر شخصی در زبان فارسی اختیار دستوری دارد که برای احترام به شخصی فعل جمع به کار ببرد و یا به دلیل جاندار نبودن فاعل جمع، فعل را مفرد بیاورد، شعرا از اختیارات دستوری دیگری نیز در این زمینه برخوردارند که اندکی با

این قاعده تفاوت دارد و شاید عکس این قاعده باشد؛ بدین صورت که به جای اینکه برای فاعل مفرد فعل مفرّد بیاورند، برای رعایت وزن، فعل را جمع آورده‌اند.

۷۷. چو شاخ درخت آن دو مار سیاه برآمد [برآمدند] دگر باره از کتف شاه

(جمشید ۱۵۶)

۷۸. همه بام و در مردم شهر بود ... (ضحاک ۴۰۹)

۷۹. ز هر سو که بیکار مردم بدند ... (پادشاهی خسرو پرویز ۲۸۸۷)

در مثال (۷۸) برای «مردم» فعل مفرد «بود» و در مثال (۷۹) برای «مردم» فعل جمع «بُندند = بودند» به کار رفته است.

در بخشی از داستان ضحاک که دو نفر به عنوان آشپز وارد قصر ضحاک می‌شوند و تصمیم می‌گیرند به جای مغز سر انسان به ماران روی دوش ضحاک، یک مغز گوسفند بدهند تا یک نفر را نجات دهند، فردوسی برای نهاد جمع «آن دو» چند جا فعل مفرد و چند جای دیگر فعل جمع آورده است؛ یعنی هر جا که وزن اقتضا می‌کرده فعل مفرد و هر جا که لازم بوده از فعل جمع استفاده کرده است:

۸۰. خورش خانۀ پادشاه جهان گرفت [گرفتند] آن دو بیداردل در نهران

۸۱. از آن دو یکی را پیرداختند جزین چاره‌ای نیز نشناختند

۸۲. برون کرد [کردند] مغز سر گوسفند پیامیخت [پیامیختند] با مغز آن ارجمند

۸۳. یکی را به جان داد [دادند] نهار و گفت [گفتند] نگر تا بیاری سر اندر نهفت

۸۴. به جای سرش زان سر بی‌بها خورش ساختند از پی اژدها

(ضحاک ۲۹-۳۳)

۸۵. به چاره بیاوردش از دشت و کوه ببند آمدند آن که بُد زان گروه

(طهمورث ۱۲)

در مثال شماره (۸۰) فاعل فعل گرفت «آن دو بیداردل» است که طبق اصول دستوری باید «گرفتند» می‌آمد، در بیت (۸۱) هم فعل جمع آمده است، در مثال (۸۲) دوباره فاعل همان دو نفر هستند و فعل‌های مفرد «برون کرد» و «پیامیخت» برای آن به کار رفته است.

در بیت (۸۵) برای ضمیر مفرد «آن»، فعل جمع «آمدند» ذکر شده است.

۳-۳ آوردن بخشی از مفعول فعل «گفتن» قبل از آن

در زبان فارسی از نظر رده‌شناسی^۱ ترتیب سازه‌های زبانی اغلب به گونه‌ای است که مفعول فعل «گفتن» بعد از فعل ظاهر می‌شود؛ مثلاً جمله «می‌روم تهران، علی گفت» کمی بدساخت به نظر می‌رسد و صورت درست آن «علی گفت می‌روم تهران» است. چرا که جمله «می‌روم تهران» پیرو و مفعول جمله پایه است. شاعر در زبان شعر، می‌تواند مفعول فعل «گفت» و مشتقات آن را هر جایی که مقتضای وزن است، بیاورد. و همین مسئله (ذکر مفعول فعل «گفت» قبل یا بعد از آن) به امکانی بدل شده است تا بتواند مشکل وزن شعر را برطرف کند.

۸۶. گر اندازدم گفت بر کوهسار تن و استخوانم نیاید به کار
(داستان اکوان دیو ۶۷)
۸۷. منم گفت شایسته کارکرد اگر نیست او را کسی هم نبرد
(سیاوش ۱۸۸۲/۹)
۸۸. برستم، بگفتا غم آمد به سر نهادند رستمش نام پسر
(منوچهر ۱۵۱۵/۲۶)
۸۹. آبر سام یل موی بر پای خاست مرا ماند این پرنیان گفت راست
(منوچهر ۱۵۳۱/۲۶)
۹۰. به شعر آرم این نامه را گفت من از او شادمان شد دل انجمن
(آغاز کتاب ۱۴۰)
۹۱. سوی گرگساران شد و باختر درفش خجسته برافراخت سر
شوم گفت کان پادشاهی مراست دل و دیده با ما ندارند راست
(منوچهر ۱۴۶۰/۲۴-۱۴۶۱)
۹۲. به جایی بخواهم فگندنت گفت که اندر دو گیتی نمائی نهفت
(داستان اکوان دیو ۷۷)

۱. برای رده‌شناختی زبان فارسی، نک. ماهوتیان (۱۳۸۷).

۳-۴ تکواژ اضافه‌نما

در زبان فارسی برای نشان دادن مضاف‌الیه تکواژ تصریفی $e(y)$ - به قبل آن اضافه می‌شود. در دوره‌های قبل گاه مضاف‌الیه مقدم بر مضاف بود؛ چیزی که امروز به آن اضافه مقلوب می‌گویند، مثل «خانه‌خدا»، یعنی خدای خانه و یا صاحب‌خانه، و به همین دلیل نیازی به تکواژ اضافه‌نما نبود. این شکل هنوز هم در کلمات مرکبی مثل «شیرینی‌سرا» و «مهمان‌سرا» وجود دارد. در کنار این امکانات زبان که برای همه گویشوران وجود دارد، شاعران از یک امکان و اختیار دستوری دیگری نیز بهره می‌گیرند؛ یعنی مضاف را مقدم بر مضاف‌الیه می‌آورند، اما از تکواژ اضافه‌نما استفاده نمی‌کنند:

۹۳. بدو گفت پرداختن دل [پرداختن دل] سزاست
بپرداز و بر گوی هرچت هواست
(منوچهر ۲/۲۶۷)
۹۴. پیاده همی رفت جویان شکار (جویان شکار)
به پیش اندر آمد یکی مرغزار
(داستان اکوان دیو ۹۲)

۳-۵ استفاده از صفت ساده به جای برتر

در زبان فارسی صفت سه شکل ساده و برتر و برترین دارد که هرکدام به منظورهای خاصی به کار می‌روند. مثلاً جمله «^۳علی از حسن بزرگ است» خوش ساخت و دستوری نیست. در گذشته برخی صفات وجود داشته‌اند که شکل تفضیلی‌شان بدون پسوند «تر» به کار می‌رفته است. مثل meh (مه، مهتر)، keh (که، کهتر) که بعدها به قیاس، پسوند صفت تفضیلی هم به آنها اضافه شده است: mehtar (مهتر) (نک. آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۶۷). شاعران فارسی‌زبان گاه این صفات را به جای هم به کار می‌برند.

۹۵. از او بیش [بیشتر] بر تخت شاهی که بود
بر آن رنج بردن چه آمدش سود
(جمشید ۱۸۵)
۹۶. درود آوریدش خجسته سروش
کزین بیش [بیشتر] مخروش و بازآر هوش
(کیومرث ۴۶)

۶-۳ تغییر جایگاه صفت در جمله

در زبان فارسی دو روش برای نشان دادن صفت وجود دارد: الف) صفت مقدم می‌آید و دیگر به تکواژ صفت‌نما (e-) نیاز نیست، مثل: «سرخ‌رگ»؛ ب) صفت بعد از موصوف می‌آید و به تکواژ صفت‌نما نیاز دارد، مثل: «کلاس خوب». شکل الف) امروزه منسوخ شده و فقط در کلمات مرگب یا در زبان ادبی باقی مانده است. در نمونه‌های زیر هر دو امکان دیده می‌شود:

۹۷. کلاه کیانی به سر بر نهاد ... (نوذر ۴۵۱)
۹۸. ... به سر بر نهاد آن کیانی کلاه (فریدون ۳)
۹۹. ز بس گونه‌گون پرنیانی درفش چه سرخ و سپید و چه زرد و بنفش (منوچهر ۱۴۲۱/۲۳)
۱۰۰. من آن ایزدی فره باز آورم ... (نوذر ۴۳/۱)
۱۰۱. ... از او دور شد فره ایزدی (نوذر ۳۱/۱)
۱۰۲. اباگرز و باکاو یانی درفش زمین کرده از سم اسبان بنفش (فریدون ۵۸۰/۱۳)
۱۰۳. چنین گفت کای کار دیده پدر ز ترکان به مردی بر آورده سر (نوذر ۹۰/۲)
۱۰۴. کس از نامداریش پاسخ نداد مگر پیرگشته دلاور قباد (نوذر ۱۵۸/۴)

۷-۳ ثابت نبودن جایگاه ضمایر متصل غیر فاعلی

در زبان معاصر فارسی ضمایر متصل غیر فاعلی، بر حسب نقش نحوی خود، جایگاه خاصی در جمله دارند. مثلاً وقتی در نقش اضافی باشند به کلمه قبل از خود می‌چسبند، مثل: «کتابتان»، یا «میزش»، اما شاعران فارسی‌زبان بر طبق یک اختیار دستوری، که ریشه در گذشته دارد، می‌توانند این ضمایر را هر کجا که وزن اقتضا کرد، بیاورند؛ یعنی می‌توانند این ضمایر را به هر سازه‌ای ملحق کنند. به عنوان نمونه در ادامه ضمایر متصل به چندین سازه دستوری (فعل، حرف اضافه، متمم و فاعل) چسبیده‌اند:

- متصل به فعل متعدی
۱۰۵. ببردش دمان تا به البرز کوه ... (منوچهر ۸۳)
- متصل به حرف اضافه
۱۰۶. بفرمود پس تاش برداشتند ... (منوچهر ۶۹)
- متصل به صفت فاعل جمله
۱۰۷. ببخشود یزدان نیکی دهش ... (منوچهر ۸۵)
- متصل به متمم
۱۰۸. ز پروازش آورد نزد پدر ... (منوچهر ۱۴۳)

۳-۸ استفاده از ضمایر متصل غیرفاعلی برای فعل‌های لازم

در زمان فردوسی هنوز بقایایی از یک ویژگی کهن در کاربرد ضمایر متصل وجود دارد که در نمونه‌های زیر یافت می‌شود:

۱۰۹. پذیره شدش دیورا جنگجوی ... (کیومرث ۳۳)
۱۱۰. پذیره شد و جایگاهش گزید ... (پادشاهی لهراسب ۱۷۲)
۱۱۱. گرفتش یکی سنگ و شد تیزچنگ ... (هوشنگ ۱۲)
۱۱۲. گرفت آن گران کرسی زر به دست ... (فریدون ۴۰۳)

نگارنده با جستجوی کلمه «پذیره» در نرم‌افزار دُرُج ۹۷ بار به این کلمه در شاهنامه برخورد که از آن مجموع، ۵۴ بار کلمه پذیره با ضمیر پی‌بستی «ش» (مثلاً «پذیره شدش» «پذیره شدنش»)) به کار رفته است. این یعنی اینکه بیش از نیمی از موارد استفاده از این ترکیب همراه با ضمیر است.

۳-۹ فاصله انداختن بین اجزای فعل مرکب

در زبان فارسی فعل مرکب دارای ویژگی‌های خاصی است که درباره آن بسیار گفته‌اند،

از جمله خیامپور (۱۳۸۸: ۶۹)، ناتل خانلری (۱۳۷۰: ۱۷۶)، محمد و کریمی (Mohammad & Karimi 1993)، دبیرمقدم (۱۳۷۶)، زاهدی (۱۳۸۰)، و محمدابراهیمی و فرقانی فرد (۱۳۸۷) به آن پرداخته‌اند. پرداختن به ویژگی‌های فعل مرکب از حوصله این بحث خارج است. این پژوهش فقط به این نکته اشاره می‌کند که در زبان فارسی، در اغلب فعل‌های مرکب یا فعل‌هایی که به روش ترکیبی (مرکب از اسم، صفت، قید و فعل کمکی) ساخته می‌شوند، جایگاه جزء فعلی در آخر است و هیچ وقت (غیر از محیط‌های ادبی و متن شعری) مقدم بر جزء غیرفعلی نمی‌آید. شاعران، برطبق اختیار دستوری‌ای که دارند، این قاعده را به هم زده‌اند و خود قاعده‌ای دیگر خلق کرده‌اند که بر اساس آن می‌توانند جزء فعلی را قبل از جزء غیرفعلی بیاورند.

۱۱۳. عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار (آغاز کتاب ۹۳)

۱۱۴. زبان برگشادند بر شهریار که کردیم با چرخ گردان شمار

(منوچهر ۱۲۳۷/۱۹)

۱۱۵. برو کرد زال آفرین دراز ستودش فراوان و بردش نماز

(منوچهر ۱۴۸۱/۲۵)

۱۱۶. بریشان تو پیروز باشی به جنگ کنون یک زمان کرد باید درنگ

(کیکاووس ۵۶۸/۱۱)

۴. نتیجه

زبان فارسی از گنجینه عظیم متون ادبی کهن برخوردار است که می‌توان به کمک آن گویش‌ها و زبان‌های ایرانی را بیشتر شناخت. اگرچه قواعد بسیاری از دل متون منظوم کشف شده است، تحقیق حاضر نشان می‌دهد که به دلیل لزوم رعایت وزن، شاعران به خلق امکاناتی پرداخته‌اند تا بتوانند این مشکل را برطرف کنند. این نکته‌ای است که دستوریان در دوره‌های بعدی کمتر به آن اعتنا کرده‌اند و بدون توجه به مشکل تنگنای وزنی شاعر، تمام ساخته‌های شاعران را دستوری فرض کرده‌اند؛ یعنی به نظر دستوریان سنتی هر قاعده ریز و درشتی که شاعری به کار ببرد، جزئی از قواعد دستور زبان است. بر همین اساس است که

در مواقع زیادی، به استناد یک بیت شعر، قاعده‌ای را به زبان فارسی می‌افزایند. درحالی‌که عروضیان سنتی، اندک عدول از وزن شعر را خلاف و از عیوب وزن و قافیه برشمرده‌اند - که بسیار هم در شعر شعرا یافت می‌شود - در دستور زبان فارسی عیوب دستوری برای شعرا وضع نشده است؛ چرا که دستوریان سنتی معتقدند شاعر هرچه بگوید، حتی در تنگنای وزن، درست گفته است و شعرش، هم از نظر آواشناسی و معناشناسی و هم صرف و نحو، یک سند محسوب می‌شود و باید به آن استناد کرد. چه بسیاریند دستورنویسانی که سند و مدرکشان برای اثبات نظریه‌شان فقط و فقط شعر است و هیچ پشتوانهٔ منثوری ندارند.

نتیجه‌ای که از چنین تحقیقی می‌توان گرفت این است که گرچه شاعران اختیار بسیاری در واژه‌سازی و نیز قاعده‌افزایی دارند، همیشه نیز چنین نیست که وقتی شاعری فقط یک بار و آن هم به دلیل رعایت وزن شعر و نه به دلایل دیگر، از قاعده‌ای دستوری استفاده کند، بتوان آن را قاعدهٔ رایج زبان محسوب کرد. از طرفی، شناخت قواعد و امکانات پربسامدی که شاعران در زبان خلق می‌کنند خود می‌تواند به شناخت امکانات بالقوهٔ آن زبان و بهینه‌سازی و نیز روزآمد کردن آن کمک کند. بجاست امکانات زبانی از تمامی متون شعر فارسی استخراج و سپس با نثر فارسی مقایسه شود تا معلوم گردد که شعرای فارسی چه امکانات زبانی‌ای را به این زبان افزوده‌اند و چگونه آن را زبانی هموار برای شعرگویی ساخته‌اند.

منابع:

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۸۲)، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، معین، تهران؛
ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳)، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران؛
خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی، چ ۱۴، ستوده، تبریز؛
دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زمان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱۲، ش ۱/۲، صص ۱-۴۶؛
راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸)، «معرفه و نکره در زبان فارسی»، دستور، ش ۵، صص ۹۱-۱۰۳؛
رضایتی کیشه‌خاله، محرم و مهدی دیان (۱۳۸۸)، «فعل‌های پیشوندی در آثار منثور فارسی، از آغاز تا قرن پنجم»، دستور، ش ۵، صص ۲۷-۵۰؛
زاهدی، کیوان (۱۳۸۰)، ساخت فعل مرکب در فارسی نوین، نگرشی کیمنه‌گرا، پایان‌نامهٔ دکتری، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس؛

- سبزه‌علیپور، جهان‌دوست (۱۳۸۸)، بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی (خلخال)، نالشی و گیلکی، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان؛
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران؛
- صفوی، کوروش (۱۳۷۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۱ (نظم)، سرچشمه، تهران؛
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، شاهنامه، بر اساس نسخه مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران؛
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۳)، درباره ادبیات و نقد ادبی، امیرکبیر، تهران؛
- _____ (۱۳۸۲)، جمله و تحول آن در زبان فارسی، امیرکبیر، تهران؛
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی، نشر مرکز، تهران؛
- محمدابراهیمی، زینب و مرضیه فرقانی فرد (۱۳۸۷)، «فعل مرکب در فارسی معیار»، دستور، ش ۴، صص ۱۹۰-۲۰۸؛
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۳)، فرهنگ کوچک پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛
- میرباقری فرد، سیدعلی اصغر و همکاران (۱۳۹۰)، «نقد و تحلیل تقدیم و تأخیر در علم معانی (بر اساس بوستان سعدی)»، بوستان ادب، ش ۳، پیاپی ۹، صص ۱۷۳-۱۹۹؛
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی، ج ۱۲، توس، تهران؛
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۵۲)، «اختیارات شاعری»، جنگ اصفهان، دفتر دهم؛
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۶)، وزن شعر فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران؛
- Khaleghi Morlaqhi, jalal (1999), «Ferdowsi», *Iranica*, vol.9: 514-523;
- Mohammad, j. and Simin karimi (1992), "Light verbs are taking over: complex verb in Persian", *Proceedings of the Western Conference on Linguistics (WECOL)* 5: 195-212.